نسیم شمال زنده تر از همیشه، به بهانه هفتادمین سالمرگ شاعر

سیروس علی نژاد

آهای آهای نسیم شمال، مثال شیر ارژنه
گاه زنی به میسره، گاه زنی به میمنه
زلزله ها فکنده ای، به کوه و دشت و دامنه
آسته برو آسته بیا که گربه شاخت نزنه

صد سال است که فارسی زبانان از شعر سید اشرف الدین قزوینی، نسیم شمال، لذت می برند. صد سال است که مردم اعماق در ایران شعر نسیم شمال را زمزمه می کنند، و صد سال است که کسی نتوانسته جای او را پر کند. پر کردن جای او آسان نیست. نه پیش از او شعر کسی در زبان فارسی اینهمه رواج مردمی یافته بود و نه پس از او. امروز دیگر رادیو و تلویزیون و مطبوعات، سرگرمی ها و لطیفه ها و هر آنچه ورد زبان مردم می شود را تغییر داده اند، اما تا همین سی چهل سال پیش اگر شهرستانی بودید یا روستایی، احتمالاً نام بزرگ دهخدا را نشنیده بودید، ایرج میرزا را نمی شناختید اما حتما نام یک لطیفه گوی طنز پرداز را شنیده بودید؛ نسیم شمال. چرا که همان خرده سوادی که بعضی مردم روستایی برای خواندن نوحه و مرثیه داشتند، برای خواندن شعر نسیم شمال کافی بود. کافی بود برای آنکه به صدای بلند و به مثابه عرضه نوعی غرور چنانکه گویی خود آن شعر را سروده باشند، شعرش را از بر بخوانند. شعری که چون آب روان بود و به آسانی در ذهن می نشست و جاگیر می شد.

او شاعری به تمام معنی ملی بود. ملی به معنی آنکه بین تمام ملت شناخته بود و همه از روستایی گرفته تا شهری، از مردم آگاه و صاحب فکر گرفته تا مردم بی سواد شعر او را می خواندند و ورد زبان خود می کردند.

حاجی، بازار رواج است رواج کو خریدار؟ حراج است حراج!
می فروشم همهء ایران را عرض و ناموس مسلمانان را
رشت و قزوین و قم و کاشان را بخرید این وطن ارزان را!
یزد و خوانسار حراج است حراج کو خریدار حراج است حراج

روزنامه کوچکش هم همین وضع را داشت یعنی به حدی خواننده و خواهنده داشت که هنوز هیچ روزنامه طنز و غیر طنزی در ایران نیافته است. این روزنامه کوچک، پر از اشعار خود او بود، یا طنزهایی که گاه به نثر می نوشت. مرحوم حبیب یغمایی حدود سی سال پیش در مجلس بزرگداشت او در دانشگاه تهران تعریف می کرد که روزنامه اش وقتی منتشر می شد بچه های روزنامه فروش صف می کشیدند و آن را دسته دسته با خود می بردند و هنوز به جایگاه خود نرسیده تمام فروخته بودند. برای آنکه مردم حتی آنها که بی سواد بودند آن را می خریدند تا در خانه ها و در شب نشینی ها به دست آدم باسوادی بدهند که برایشان بخواند.

مرحوم سعید نفیسی در مقالات جذابی که درباره او در مجله سپید و سیاه نوشته و یحیی آریان پور بخش هایی از آن را در « از صبا تا نیما» نقل کرده، این حکایت را به نحو زیباتری روایت کرده است:

« روزی که موقع انتشار آن می رسید، دسته دسته کودکان ده دوازده ساله که موزعان او بودند، در همان چاپخانه گرد می آمدند و هر کدام دسته ای بزرگ می شمردند و از او می گرفتند و زیر بغل می گذاشتند. این کودکان راستی مغرور بودند که فروشنده **نسیم شمال** هستند».

توضیح سعید نفیسی مربوط به زمانی است که **نسیم شمال** در تهران منتشر می شد وگرنه همه می دانند که **نسیم شمال** ابتدا در سال 1325 ق در رشت انتشار یافت، و از آنجا بود که به سید اشرف گیلانی مشهور شد والا سید قزوینی بود (بنده در قزوین به دنیا آمدم چندی از بهر تماشا آمدم) و در

تبریز هم درس خوانده بود. باری با شکست مشروطه خواهان، بساط **نسیم شمال** در رشت برچیده شد تا وقتی که سپه سالار تهران را گرفت و به حمایت بی دریغ از سید و روزنامه اش برخاست. این بار **نسیم شمال** در تهران منتشر شد و تا مدتها بعد از مرگ او نیز در تهران انتشار می یافت برای آنکه سید امتیاز آن را به نام دیگری کرده بود.

شعرش ورد زبان همه بود، سپهسالار از او حمایت می کرد اما طوری می زیست که جز سربلندی ایران چیزی نمی خواست. در رشت مردم خیلی به او مهربان بودند اما در تهران در حجره های تنگ و مرطوب از نوع حجره های مدرسه مروی می زیست. هر گز در پی پول و مال نبود.

توصیف حبیب یغمایی و سعید نفیسی از او بی مانند است. متاسفانه متن مربوط به یغمایی دم دست نیست. در اینجا متن نفیسی را می آوریم که متن مشهورتری است: « از میان مردم بیرون آمد، با مردم زیست و در میان مردم فرورفت... او نه وزیر شد، نه وکیل شد، نه رئیس اداره شد، نه پولی به هم زد، نه خانه ساخت، نه ملك خرید، نه مال کسی را با خود برد، نه خون کسی را به گردن گرفت. شاید روز ولادت او را هم کسی جشن نگرفت و من خود شاهد بودم که در مرگ او ختم هم نگذاشتند».

حبیب یغمایی در همان جلسه دانشگاه تهران از 'جنون' سید می گفت و اینکه سید را به بهانه جنون در دوره رضاشاه به دارالمجانین فرستادند و معلوم نشد کی مرد و کجا دفنش کردند. در واقع می گفت که سید را کشتند.

سعید نفیسی نیز بر همین عقیده است و می نویسد که همه حکومت ها از دست این سید « آسمان جل جلنبر » عاصی شده بودند و نمی دانستند با او چه بکنند. « او را به تیمارستان شهرنو بردند و اتاقی در حیاط عقب بیمارستان به او اختصاص دادند... من نفهمیدم چه نشانه جنون در این مرد بزرگ بود. همان بود که همیشه بود. مقصود از این کارها چه بود؟ این، یکی از بزرگترین معماهای حوادث این دوران زندگی ماست. خبر مرگ او را هم به کسی ندادند. آیا راستی مرد؟ نه هنوز زنده است و من زنده تر از او نمی شناسم ».

چنانکه می بینید توضیحات استاد نفیسی هم خواننده را به همان نتیجه مرحوم حبیب یغمایی می رساند اما حجت الله اصیل که گزیده ای از اشعار سید اشرف را به مناسبت بزرگداشت او، به همت نشر فرزان روز، چاپ کرده و قرار است این کتاب در روز بزرگداشت نسیم شمال از طرف « کتاب ماه ادبیات و فلسفه» به حاضران داده شود، در شهریور ماه گذشته در همان مجله (شماره 69) نوشت که این سیه روزی و سیه رویی دیکتاتورهاست که هر برچسبی برازنده پیشانی آنهاست ولی سید را به بهانه جنون به دیوانه خانه نفرستاده اند بلکه او این جنون را از دوره جوانی داشته است. سپس از نسیم شمال، شماره 1 مورخ 24 ربیع الثانی 1341 می آورد: « این بنده نظر به اینکه مدت دو سال بود کسالت مزاج داشتم و مریض بودم گاهی در دارالمجانین و گاهی مسافرت ییلاقات، این بود که از ملاقات و ... خدمت به هموطنان بازماندم » و با این گفتاورد نتیجه گرفته است که سید در آذر 1299 شمسی، یعنی پیش از کودتای سوم اسفند بیمار بوده است. اما حرف استاد نفیسی و حبیب یغمایی نیز بی پایه نیست. در ایران کسی نمی توانسته با زبان سرخی چون زبان نسیم شمال به قول مرحوم دهخدا سر زنده به گور ببرد. آنچه دهخدا خطاب به خود سروده درباره نسیم شمال هم صادق است:

.....نه بیم ز کف بین و نه جن گیر و نه رمال
نه خوف ز درویش و نه از جذبه و نه حال
نه ترس ز تکفیر و نه از پیشتوی شاپشال
مشکل ببری گور، سر زنده آ کبلای
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آ کبلای

مرگ سید اشرف را 29 اسفند 1312 نوشته اند. به این ترتیب، سال جاری خورشیدی هفتاد سال شمسی از درگذشت شاعر گذشته است و شعرش هم صد ساله شده است. شعری که صد سال

است که در بین مردم جوش می زند و غلغل می کند. صد سال قمری از انتشار **نسیم شمال** می گذرد.

قطعه زیر که بعضي ابیاتش نقل می شود، مستزادی است که در شماره 9 **نسیم شمال**، چاپ رشت مورخ 27 ذیعقده 1325 ه.ق، منتشر شده است.

ای وای وطن وای

گردیده وطن غرقه اندوه و محن وای ای وای وطن وای
خیزید، روید از پی تابوت و کفن وای ای وای وطن وای
از خون جوانان که شده کشته در این راه رنگین طبق ماه
خونین شده صحرا و تل و دشت و دمن وای ای وای وطن وای
کو همت و کو غیرت و کو جوش فتوت؟ کو جنبش ملت؟
دردا که رسید از دو طرف سیل فتن وای ای وای وطن وای
تنها نه همین گشت وطن ضایع و بد نام گمنام شد اسلام
پژمرده شد این باغ و گل و سرو وسمن وای ای وای وطن وای
بلبل نبرد نام گل از واهمه هرگز نرگس شده قرمز
سرخند از این غصه سفیدان چمن وایّ ای وای وطن وای
عضی وزرا مسلکشان راهزنی شد سـّ ری علنی شد
گشته علما غرقه در این لای و لجن وای ای وای وطن وای
سوزد جگر از ماتم خلخال خدایا محشر شده آیا؟
یك جامه ندارند رعیت به بد ن وای ای وای وطن وای
یك ذره ز ارباب ندیده است معیت بیچاره رعیت
کارش همه فریاد حسین وای حسن وای ای وای وطن وای
اشرف به جز از لالهء غم هیچ نبوید هر لحظه بگوید
ای وای وطن وای وطن وای وطن وای ای وای وطن وای

این مستزاد هم که برخی ابیاتش نقل می شود در شماره 10 نسیم شمال مورخ 15 ذیحجه 1325 ه.ق چاپ شده است:

درد ایران بی دواست

دوش می گفت این سخن دیوانه ای بی بازخواست دردایران بی دواست
عاقلی گفتا که از دیوانه بشنو حرف راست درد ایران بی دواست
مملکت از چارسو در حال بحران و خطر چون مریض محتضر
با چنین دستور این رنجورمهجور از شفاست درد ایران بی دواست
پادشه بر ضد ملت، ملت اندر ضد شاه زین مصیبت آه، آه!
چون حقیقت بنگری هم این خطا هم آن خطاست دردایران بی دواست
هرکسی با هر کسی خصم است و بدخواه است وضد گوید او را مستبد
با چنین شکل ای بسا خون ها هدر جان ها هباست دردایران بی دواست
صوراسرافیل زد صبح سعادت دردمید ملا نصرالدین رسید
مجلس و حبل المتین سوی عدالت رهنماست درد ایران بی دواست
با وجود این جراید خفته ای بیدار نیست یك رگی هشیار نیست
این جراید همچو شیپور و نفیر و کرناست درد ایران بی دواست
شکر می کردیم جمعی کارها مضبوطه شد مملکت مشروطه شد
باز می بینیم آن کاسه وآن آش است وماست دردایران بی دواست
با خرد گفتم که آخر چارهء این درد چیست؟ عقل قاطع هم گریست

بعد آه و ناله گفتا: چاره در دست خداست! درد ایران بی دواست
مسجد مروی پر از اشرار غارتگر شده مدرسه سنگر شده
روح واقف در بهشت از این مصیبت درعزاست دردایران بی دواست
اشرفا! هرکس در این مشروطه جانبازی نمود رفعت و قدرش فزود
در جزا استبرق جنات عد نش متکّاست درد ایران بی دواست

History Site of Mirhadi hoseini